



عدالت کیفری از دیدگاه حافظ وکیل مهدی صیادی قصبه^۱

چکیده:

حافظ شاعر نامی قرن هشتم هجری قمری و ملقب به لسان الغیب، یکی از پیام آوران روشنایی بوده که به ستیز با شب برخاست؛ و بذر نور امید را در کشتزار ظلمت شبانه پاشید. تاکنون هیچ شاعری، چون حافظ با مردم نزیست البته نه با رسوایان بیدادگر، بلکه همراه با زندگی پر تپش مردم محروم. آنچه به سخن حافظ و ماندگاری شعر او در نزد مردم تمامی زمان ها جان می بخشد و آن را جاودانه می سازد، پیکاری بی امان او بر علیه جهل، ریا و ستم است.

حافظ ستایشگر آزادی و آزادگی و عدالت خواهی است. وی از جمله فرزندانگاران عارفی است که به واسطه عشق سرشاری که به کرامت انسانی و حقیقت دارد، از سالوس و ظواهر و تزویر گریزان است؛ و این امر ناشی از عمق اخلاص و صدق عقیدت و نماینده تأسف و دریغ از ریاکاری خود پسندی ازرق لباسان دل سیه، و مسند نشینان خود بین روزگار شاعر است.

واژگان کلیدی:

عدالت خواهی، ظلم، محتسب، کار، تعزیر

۱ - کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، Mahdi_sayyadilaw@yahoo.com



مقدمه:

حتی در ظلمانی ترین شبهای تاریخ، ستارگانی بودند که با درخشش بی مانند خویش، امید رویش آفتاب فردا را نوید دادند. آفتابی که برخاسته از متن شفق سرخ، خود نوید دهنده صبح پیروزی بود. حافظ، یکی از پیام آوران روشنایی بود که به ستیز با شب برخاسته، و بذر نور امید را در کشتزار ظلمت شبانه می پاشید.

چرا که او در یکی از وحشت بارترین و سیاه ترین ادوار تاریخ زندگی می کرد و با همه طوفان ها و گرد بادهای مهیب، چونان سرو آزاده ای ایستاد و سرود ایستادگی ملتی را سر داد. تا کنون هیچ شاعری، چون حافظ با مردم نزیست. البته، نه با رسوایان بیدادگر، بلکه همراه با زندگی پرتپش مردم محرومی که با فالی از دیوانش «دل غمزده خود را شاد می کردند» در عین حال، حافظ را باید از افسانه ها جدا کرد، تا درک شخصیت واقعی او آسان گردد.

سخنوری، یکی از اجزای سخن حافظ است و آنچه به این سخن جان می بخشد و آن را جاودانه می نماید، پیکاری بی امان اوست بر علیه جهل، ریا و ستمی که بر مردم محروم زمانش می رفت.

بحث و بررسی:

برای شناخت حافظ باید عصر او و پیکارش را شناخت. عصر حافظ به راستی یکی از هولناک ترین ادوار تاریخ بود. زیرا «از هر طرف باد مخالف می وزید، و از هر گوشه گرد فتنه به آسمان می رسید، هر روز آتش جگرسوز اشتعال می یافت، و هر زمان طوفان بلا بالا می گرفت... خلاق از مضایق حیران و رعایا در زوایا سرگردان» (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۵۳، ۴) بودند. این یک روی آئینه عصر حافظ بود و چهره دیگر آن شکوفایی مبارزات مردم و پیروزی بعضی از آنها بود و این چنین نغمه های جانسوز از تار وجود حافظ برخاست و در عین حال که عصر خویش را «زمانه خونریز» [۱] و «ایام فتنه انگیز» [۲] می نامید، آوازهایی بر می آورد که در برابر آن «غزلسرایی ناهید صرفه ای» نمی برد. [۳]

از نیمه دوم قرن ششم جنبش دراویش شکل گرفت و محروم ترین اقشار و طبقات اجتماعی، در زیر لباس قلندری و درویشی جمع شدند. اینان با شعار عدالت اجتماعی و برابری و برادری - این شعار محرومان همه عصرها - تشکیلات سیاسی خود را به وجود آوردند و حافظ که در اوان جوانی، با مطالعه ادبیات گذشته، به تصوف گرائیده بود، بعدها با شناخت ماهیت حقیقی اش، از آن جدا شد؛ و بعد از قتل شاه شیخ ابو اسحق اینجو حامی و ممدوحش به جنبش دراویش گرائید. جنبش دراویش در قرن هشتم آن چنان نیرومند بود که بیشترین عناصر آگاه زمان خود را در بر گرفته بود. حافظ و عبید زاکانی دو تن از بزرگترین شاعران قرن هشتم به این جنبش گرویده و حتی در دوران سیاه استبداد امیر مبارزالدین، تمایلات خویش را پنهان نمی کردند.



صفت آزادگی که به «جوانمردی، شرافت مکرمت، وارستگی و مردمی» (دهخدا، ۱۳۳۷، ۸۳) تعبیر و معنی شده است، خود موجد صفات و خلقیاتی چند، از جمله: حق طلبی و ظلم ستیزی و عدالت خواهی در فرد آزاده است. چه انسان آزاده و عدالت خواه، همانگونه که تن به پستی نمی دهد و به قدرتهای فناپذیر جهان دل نمی بندد و اعتنایی به صاحبان زر و زور و تزویر ندارد، همه وقت با ظلم و ظالم مخالفت و از محنت مظلوم و درد محروم، در غم و رنج است و طبعاً با کسانی که به تزویر و ریا، به استبعاد و استثمار خلق مشغولند، مبارزه می کند و مخصوصاً اگر چنین فردی، مسلمان نیز باشد، - بی گمان- با الهام از آیاتی نظیر:

«وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمْسِكُمُ النَّارُ...» (هود / ۱۱۳) هرگز نباید شما (مسلمانان) با ظالمان همدست و دوست شوید، و گرنه آتش کیفر آنان در شما خواهد گرفت. [إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ...» (نساء / ۱۶۸) کسانی که کافر شوند و ستم ورزند، خدای هیچ گاه ایشان را نخواهد آمرزید.]

و یا با برخورداری از رهنمودهایی چون:

«كونا للظالم خصما و للمظلوم عوناً» (صحی الصالح، ۱۳۷۸، ۴۲۱) همیشه دشمن ستمگر و یاور مظلوم باشید.]

عدالت خواهی و ظلم ستیزی را وظیفه خود می شمارد و هواداری از قشر مظلوم و مستضعف جامعه را عهده عهد خویش می داند و در قلع و قمع ستم و مظاهر آن به جان می کوشد. بنابراین، با سیری در دیوان مستطاب خواجه شیراز، «این سردفتر اهل راز و در حقایق و معارف ممتاز، که لسان الغیب است و ایمان وی مبرا از عیب و ریب» (شوشتری، ۱۲۹۹، ۳۰۳) و با توجه به این که او شاعری عارف است و اصولاً نفس عرفان، و سلوک در راه حق را، آزادگی و عدالت خواهی و ستم ستیزی و پرهیز از کج روی و نامردمی از لوازم طبیعی است، پی می بریم که او همانطور که از حیث جزالت و شیرینی کلام و نکته دانی و عمق اندیشه و لطافت احساس و عاطفه و زیبایی صور خیال، در میان بزرگان شعر فارسی از شکوهمندی و والایی خاصی برخوردار است و رفعت پایگاه هنر شاعریش، مصداقی است واقعی بر این شعر زیبای او که فرموده است:

کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب / تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند
(دیوان حافظ، ۱۳۷۸، ۱۲۵)

همچنین وی از لحاظ آزادگی و عدالت خواهی و وسعت مشرب و ظلم ستیزی نیز چهره ای ممتاز و ستایش انگیز دارد. و به گفته خود خواجه، او این سرمایه نفیس را از برکت دولت قرآن به دست آورده و مآلاً از معتقدانی شده است که:

«بخشایش روح مکرّم با اوست.»

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ / هر چه کردم، همه از دولت قرآن
کردم (همان، ۲۱۸)



حافظ از معتقدان است گرامی دارش / زان که بخشایش بس روح مکرم با
اوست (همان، ۴۱)

از ویژگی های دیگر جهان فکری حافظ، که ضمناً لازمه روح آزادگی و عدالت خواهی و اندیشه های اجتماعی و اخلاقی او نیز هست، ظلم ستیزی یا مبارزه دائمی و نستوهی است که علیه ستمگران ریاکار و صاحبان زور و تزویر می کند و بازتاب این پیکار مقدس به صور گوناگون و در لطیف ترین تعبیرات، در شعرش متجلی است. گر واژه «ظلم» را آنگونه که در کتب لغت آمده است، به معانی «بغی که تعدی، تجاوز، فزون طلبی، سرکشی و گمراهی است یا: زور، بیداد، جور، عدوان، عبادت غیر خدا و مفاهیمی چون: تعدی عن الحق الی الباطل» (معین، ۱۳۸۱: ۵۵۴) (دهخدا، ۱۳۳۷، ۱۸) در نظر گیریم و آن را به معنی اعم کلمه، شامل همه ردائل و ارتکاب کلیه قبایح و مناهای شرعی و عقلی بدانیم، پی می بریم که در جهان بینی خواجه شیراز، مظاهر تمامی این معانی، در اعتراض علیه کسانی که سد راه حق و عدالت و مانع ترقی مردم محروم مستضعف هستند- بویژه آنان که از سرمایه سالوس و ریا و نفاق به منظور دستیابی به جاه و جلال دنیوی و ارضای امیال نفسانی خویش سود می جویند- تجلی می کند.

حافظ در مبارزه ظلم و ظالم، و عدالت خواهی منتقدی است صریح و شجاع. لبه تیغ بران انتقادات سازنده و براهین قاطع این عارف آزاده- که هیچ گاه بد نمی گوید و میل به ناحق نمی نماید و «جامه کس سیه و دلق خود ازرق» نمی کند و او - که خودبینی و خودرأیی را از مظاهر کفر و جرائمی بزرگ و نابخشودنی معرفی می نماید و اعتقاد دارد که:

فکر خود و رأی خود در عالم رندی نیست / کفر است در این مذهب خودبینی و خودرأیی

بیشتر متوجه ریاکارانی است که دین و حریت را پایمال فزون طلبی ها، عوام فریبی ها و مصلحت اندیشی های ضد مردمی خویش می کنند و قرآن و مقدسات مذهبی را دام تزویر و وسیله تحمیق عوام الناس قرار می دهند. این است که در بسیاری موارد، او را می نگریم که از سرِ درد و به انگیزه احترامی که برای دین و کلام الهی قائل است، فریادهایی دادخواهانه را بر می آورد و با تازیانه هشیاری بخش، ظاهر سازان سیه باطن را به کجرویشان متوجه می کند.

بررسی معانی برخی از واژه ها در دیوان حافظ :

بررسی واژه محتسب (از نظر حافظ) :

در قرون وسطی، در کشورهای اسلامی و در جامعه ایران، در کنار محاکم شرع، سازمان دیگری وجود داشته که وظیفه مراقبت و نظارت امر به معروف و نهی از منکر را انجام می داد و نامش حسبه یا احتساب بوده است و مسئول آن را والی حسبه یا محتسب می گفته اند.



«ماوردی» فقیه نامدار قرن پنجم هجری در کتاب احکام السلطانیه (یعنی احکام حکومتی) وظایف محتسب را برشمرده است.

ابن خلدون تاریخ نگار نامی قرن ششم هجری نیز در مقدمه مشهور خود به شرح وظایف محتسب پرداخته و نوشته است: «محتسبی، وظیفه ای دینی از باب امر به معروف و نهی از منکر است و محتسب در حقیقت اموری را انجام می دهد که از لحاظ تعمیم و سهولت اغراض، قاضی از آنها دوری می جوید، از این رو اینگونه امور را به او می سپارند تا از این راه به منصب قضا خدمت کند.» (ابن خلدون، ۴۳۲ و ۴۳۳) جامع ترین تعریفی که در منابع عربی درباره وظایف محتسب نوشته اند چنین است: (هی امر بالمعروف، اذا ظهر ترکه و نهی عن المنکر اذا ظهر فعله) و بدین گونه هر جا که ترک گفتن امر به معروف و عمل کردن به منکر ظاهر و علنی می شده انجام وظایف و مداخله محتسب لازم می آمده است. چنان که در کلک خیال انگیز می خوانیم. (همان، ۷۸۱) والی حسب یا محتسب برای انجام وظایف خویش همکارانی داشته و به یاری ایشان به تجسس در اعمال مردم می پرداخته است. مهم ترین این وظایف عبارت بوده است از مراقبت در حسن انجام نمازهای جمعه، عدم تظاهر به روزه خواری، رعایت حجاب زنان و عدم گفتگو و معاشرت ایشان با مردان در معاشره، بازداشت میخواران، مستان، قماربازان، معتادان به مواد مخدر، روسپیان، مبارزه با کم فروشی و گران فروشی و احتکار و تقلب در کسب. عمل محتسب بیشتر جنبه تأدیب داشته و تأدیب او بصورت تعزیر و انجام حدود بوده است. محتسب اگر به تشکیل اجتماع یا مهمانی ای که در آن مردان و زنان به عشرت و شادمانی مشغول او بوده اند پی می برد بی اعتنا به مصون بودن حریم و حرمت خانه و ممنوع بودن ورود غیرمجاز به آن، وارد خانه می شد. اگر خمره شراب می یافت آن را می شکست و میخواران را حد می زد یا تعزیر می کرد. نوشته اند که محتسبان حتی وارد کاخ های شاهان می شده و اگر عمل به منکری می دیده اند به صاحب آن کاخ یا خانه هشدار می داده و حتی اخطار می کرده اند.

با توجه به این که امیر مبارزالدین بنیان گذار آل مظفر در چهل سالگی از میخوارگی و ارتکاب انواع گناهان توبه کرد و چون خاندان آل اینجو را بر انداخت و خود بر مسند قدرت و حکومت در شیراز تکیه زد انجام وظایف محتسب شهر را خود به شخصه به عهده گرفت و حتی وظایف قاضی و حاکم شرع را نیز که از وظایف محتسب جدا بود خود عهده دار شد. خود صدور حکم و خود اجرای حکم و خود به حد و گردن زدن و خون ریختن بدون احساس کوچکترین تأثیر یا تأسفی پرداخت. به حق، بوسیله فرزندان خود و مردم نکته سنج شیراز لقب محتسب یافت و این لقب به دست حافظ حربه ای داد تا بوسیله آن سنگین دلی، بیرحمی، بی سواد، خونریزی و مهم تر از همه تزویر و ریاکاری و مردم فریبی و دکانداری محتسب و یارانش را انتقاد کند و در به تصویر کشیدن اعمال ایشان نیز آئینه دار صادق تاریخ روزگارش باشد و



کوبنده تر از همه آنجاست که از رندی محاسب سخن گفته است.
 (محاسب) با شدت و قدرت حکومت کرده ولی حافظ هرگز نام او را به زبان نرانده
 بلکه لقب محاسب را ابزاری برای انتقاد و رسوا ساختنش یافته است.
 بررسی واژه «کار» از نظر حافظ:

حافظ «کار» را جز در معنی مشهور آن یکی به معنی جنگ به کار برده است و
 دیگری فحشا یا روسپیگری و در این معنی اخیر گزارش از وضع اجتماعی زمانش
 نهفته است:

دوستان دختر رز توبه ز مستوری کرد / شد سوی محاسب و کار به دستوری کرد
 «دختر رز»، انگور و کنایه از شراب است و شاید نخستین شاعری که آن را در ادب
 فارسی به این معنای کنایی به کار برده رود کی بوده باشد سپس منوچهری و آن گاه
 خیام نیشابوری.

بررسی واژه «تعزیر» (از نظر حافظ و اختلاف نسخ در مورد این واژه):

دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند / پنهان خورید باده که تعزیر می کنند
 خواجه شیراز با وسعت اطلاعات و درس قرآن و کشف کشف از حقایق مزبور
 مطلع بوده و عمداً و با صراحت کامل گفته است: «پنهان خورید باده که تعزیر می
 کنند» گرچه تعزیر کنندگان حکومت، گمان دارند که حد شرعی را به مرحله اجرا
 می گذارند ولی یک کاتب نسخه بردار که از حقایق بی خبر و بی اطلاع بوده و
 هشتاد ضربه شلاق را به عنوان حد شرعی مسلم می دانسته است کلمه «تعزیر» را غلط
 پنداشته و به خاطر گل روی حافظ و حفظ آبروی آن نوشته است:

«پنهان خورید باده که تکفیر می کنند» و بعدها که نسخه او رونویس شده است
 اختلافات نسخ را پدید آورده است. (بهبودی، ۱۳۶۷، ش ۸)

نتیجه گیری:

در مجموع حافظ ستایشگر آزادی و آزادگی و عدالت خواهی است و مبارزه اش
 بر علیه ریا و تزویر زمانش بخصوص در دوران حکومت امیر مبارزالدین ستودنی
 است؛ و آن چنان است که عطا ملک جوینی می گوید: «اکنون بسیط زمین عموماً و
 بلاد خراسان خصوصاً که مطلع سادات و میرات بود ... از پیرایه وجود ... هنر و
 آداب خالی ... کذب و تزویر را وعظ و تذکیر خوانند و تحزیر را صرامت و شهادت
 نام کنند و زبان و خط او یغوری را فضل و هنر تمام بشناسد.» (راوندی، ۱۳۸۳، ۳۴۵)
 در چنین عصری است که قوادان و شیادان، معرکه گردان میدان می گردند. تزویر
 رایج می گردد و دروغ حاکم. تا آنجا که شیخ علی کلاه، یکی از فقهای بزرگ
 زمان امیر مبارزالدین، گریه ای را تعلیم می دهد تا در صف جماعت نماز بگزارد. [۴]
 بدون شک، خواجه شیراز از جمله فرزنانگان عارفی است که به واسطه عشق
 سرشاری که به کرامت انسانی و حقیقت دارد، با کسانی که زهد دروغین و ظواهر
 دین را سرپوشی بر اعمال و امیال ناشایست قرار می دهند، دشمن بوده و از سالوس



و ظواهر و تزویر گریزان است؛ و البته، انتقادات شدید او از صاحبان القاب و عناوین، و مظاهر طریقت و شریعت - به هیچ وجه- مبین سوء قضاوت و قلت ارادت خواجه در باره ماهیت طریقت و شریعت و حاکی از انکار او نسبت به بزرگان مخلص دین نیست؛ بلکه برعکس، ناشی از عمق اخلاص و صدق عقیدت و نماینده تأسف و دریغ از ریاکاری و خودپسندی ازرق لباسان دل سیه و مسندنشینان خودبین روزگار شاعر است که با کردار خود، حرمت شریعت و ناموس طریقت را می بُردند و شأن و احترام دینداران حقیقی را نگاه نمی داشتند.

پی نوشتها:

در آستین مرقع پیاله پنهان کن / که همچو چشم صراحی، زمانه خون ریز ست
صراحتی و حریفی گرت به چنگ افتد / بعقل نوش که ایام فتنه انگیز ست
غزلسرایی ناهید صرفه ای نبرد / در آن مقام که حافظ برآورد حافظ
بعضی ها این امر را به شاعر هم عصر حافظ یعنی عماد فقیه کرمانی نسبت میدهند اما
با توجه به شواهد تاریخی انتساب آن به شیخ علی کلاه (ارزق پوش) درست است.
حافظ گوید:

ای کپک خوشخرام که خوش میروی بناز / غره مشو که گربه عابد نماز کرد
ویا:

پیر گلرنگ من اندر حق ارزق پوشان / رخصت جنت ندادار نه حکایت ها بود

منابع و مأخذ:

کتب:

قرآن کریم

ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، مترجم: پروین گنابادی، ج ۱ و ۲، انتشارات علمی و فکری، چ ۱، ۱۳۶۳

دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، جزء (آ- ابوسعید و ظ- طلیقی)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ ۱، ۱۳۳۷

دیوان اشعار حافظ، تصحیح: محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، انتشارات آتلیه هنر، چ ۱، ۱۳۸۸
راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، انتشارات امیر کبیر، چ ۲، ۱۳۸۳

شوشتری، نور ...، مجالس المومنین، الطباعة علیقلی خان قاجار، چاپ سنگی تهران، ۱۲۹۹
عبدالرزاق سمرقندی، کمال الدین، مطلع سعدین و مجمع بحرین، به اهتمام عبدالحسین نوایی، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۵۳

معین، دکتر محمد، فرهنگ فارسی، ج ۱، انتشارات سرایش، چ ۴۵، ۱۳۸۱

نهج البلاغه، الدكتور صحنی الصالح، الطبعة الاولى، بیروت، ۱۳۷۸ ه. ق.

مقالات:

(۱) بهبودی، محمدباقر، "..... که تعزیر می کنند"، کیهان فرهنگی، س پنجم، ش ۱۳۶۷، ۸.